



طرح روضه‌خجندی شهرآرا

که؛ مصحح «تذکره‌الاولیا» با همین اشراف و وقوف اساسی و بنیادی، به سراغ عرفان اسلامی و به‌ویژه آثار عطار نیشابوری رفته‌است و گرانیگاه مطالعاتش روی عطار است. او می‌گوید: کار سترگی که او در تصحیح دیوان‌ها و این اواخر در تذکره‌الاولیا انجام داد، جان‌مایه همه مطالعات ۵۰، ۶۰ سال گذشته‌اش است که حالا به استفاده دیگران رسانده‌است.

- کشف‌ذهن‌عارف**

مؤلف «زین دایره مینا» (گشت و گذارهای فرهنگی)، متون عرفانی را سیال و لغزنده می‌داند که اگر کسانی وقوف و توانایی لازم رانداشته باشند، نمی‌توانند، آن اندیشه‌ها را شکار کنند. به گفته او این اندیشه‌ها در اختیار کسانی است که به ریشه‌های اجتماعی، فرهنگی و فکری و تاریخی و جهان‌بینی گذشته‌دست یابند. او می‌گوید: دکتر شفیعی با دانشی که در حوزه عرفان اسلامی آموخته و تجربه کرده، توانسته این چسبندگی

جذاب شعر شفیعی، استفاده از تصاویر بسیار گسترده است. درحالی‌که تصاویر بسیاری از شاعران در حد اضافه تشبیهی یا اضافه استعاری است، او به شعر «در زیر آسمان نشابور» اشاره می‌کند: یابیز در ره است و بلوط بلندباغ، با چند برگ‌زرد، «مش» کرده گیوسان ششنگتن را، وز یاد برده‌است، اندیشه شتاب و درنگش را.

- شیدترین انتقاده‌ها**

ساعی در ادامه به توضیح هر کدام از ۵۵ دفتر شعر مجموعه «طفلی به‌نام شادی» می‌پردازد و هر کدام از دفتر‌ها را دارای موضوع جداگانه با فضای خاص خود می‌داند. او می‌گوید: «زیر همین آسمان و روی همین خاک»، شعرهای اجتماعی شفیعی است. شدیدترین انتقاده‌ا به وضع موجود در همین دفتر است. گرچه اعتراف هنرمندانه خاص دکتر شفیعی نیست. هنرمندان و اندیشمندان همیشه به وضع موجود انتقاد دارند و راضی نیستند. شفیعی هم از دیگران مستثنی نیست. او دلش می‌خواهد، موهبت‌های الهی که خداوند در اختیار بشر قرار داده بیشتر در دست بشر باشد.

«هنگامه شگفتن و گفتن»، کشف لحظه‌هاو تأملات وجودی با تأکید بر مرگ و پیری است. شعرهای

فکری را پیدا کند و همه این اندیشه‌ها را شکار کند و به عرصه ظهور برساند. در این میان، تصور عمومی این است که کار تصحیح، کار مکانیکی و معمولی است که خیلی دانش عمیق نمی‌خواهد، اما این تصور، باطل و بیهوده‌است. تصحیح بنیادی متون اساسی، فارغ از این مسائل است و بیشتر از جنبه مکانیکی کار، مرتبط به کشف ذهن عارف است. تشخیص درست از نادرست است. کاری که دکتر شفیعی توانسته با اشراف به مبانی عرفانی و مبانی زبان فارسی به بهترین صورت از منظومه‌های معروف عطار و منظومه‌های مسلم‌الانتصابش به دست دهد.

- سره‌کردن آثار عطار**

نویسنده کتاب «جویبار لحظه‌ها»، (جریان‌های ادبیات معاصر) در ادامه می‌گوید: عطار آثار بسیاری دارد و یکی دیگر از کارهای دکتر، سره‌کردن و غربال کردن کارهای عطار بوده‌است تا به طور مشخص، تکلیف او را در حوزه ادبیات مشخص کند. در گذشته، آثار بسیاری را به عطار نیشابوری نسبت می‌دادند. آثاری که فکر او را مغشوش و نامنسجم نشان می‌داد اما این آثار با اجتهاد دکتر شفیعی کنار گذاشته شد و ایشان ثابت کرد این آثار متعلق به مقلدان عطار است و آثار مسلم او چهار منظومه منطلق الطیر، الهی‌نامه، مختارنامه و مصیبت‌نامه است. چهار اثری که مبانی و ستون‌های اساسی فکری عطار در شعر هستند. تجربیات عرفانی عطار هم در این چهار اثر، یک‌دیگر را تأیید می‌کند و در آن متبلور است. شده‌است.

استاد ادبیات فارسی، درباره تصحیح دکتر شفیعی بر «تذکره الاولیا» عطار هم می‌گوید: اثر مسلم دیگر عطار، تذکره‌الاولیاست که ایشان سال‌ها مشغول تأمل در این کتاب بوده‌اند. البته چندین تصحیح معروف از این کتاب در اختیار بود. به‌ویژه تصحیح نیکلسون که در مطالعات گذشته مورد استفاده دانشجویان و دانشمندان قرار می‌گرفت. اما جناب شفیعی با تأمل خاص و گردآوری همه نسخه‌های خطی برای فهم تذکره‌الاولیا و شرح و تفسیر اندیشه‌های مندرج در این کتاب، کار سترگ دیگری انجام داد که سال گذشته منتشر شد و شهرت و اعتبار خاصی پیدا کرد و همه آن تصحیحات قبلی را کنار زد.

کوتاهی که به‌هائکو نزدیک می‌شوند. او می‌افزاید: «از همیشه تا جوادان»، درباره شعر است و شاعران. جدیدترین نظریات درباره شعر را در این مجموعه می‌بینیم. چه در توصیفات از شعر و چه در توصیفات شاعران مورد علاقه دکتر شفیعی. او در این دفتر، چهره شعری که دوست دارد را بر ای ما ترسیم می‌کند. در دفتر چهارم، «شیپور اطلسی‌ها» هم تأکید بر دین زیبایی‌هاست. زیبایی‌های که گاهی به راحتی از آن عبور می‌کنیم. «بیدار شدم، ماه در ایوان و به گوشم از فاصله‌ها، زم‌زمه زجره آمد {…} بوی گل و یاد سحر از پنجره آمد» و در آخرین دفتر «در شب سردی که سرودی نداشت»، شاعر به عشقی ازلی، ابدی عنایت دارد. ساعی با بیان این مطلب می‌گوید: از نگاه دکتر شفیعی، عشق خمیرمایه جهان است و جهان بر عشق بنا نهاده شده‌است. اما در شعرها و عاشقانه این مجموعه، شاعر بیشتر از اینکه به معشوق بپردازد، به عشق می‌پردازد، و به نوعی عاشق عاشقی است. معشوق سیالی که هم هست و هم نیست. اما ایده‌آل است. به گفته این منتقد ادبی، این نوع نگاه او در شعرهای این دفتر آخر، متأثر از توجهش به متون عرفانی است.

انسان‌ها و طبیعت است، شما در این صفحه حتی به «درخت‌کاری» هم ترغیب می‌شوید: «و گفت: در بهشت صحرابه‌است: چون بنده به ذکر مشغول ششود، در ختان می‌کاردن به نام او، تا که بایستند، آن فرشته نیز بایستند. گویند: «چرا بایستادی؟» گویند: «زیرا که او بایستاد.» (متن از تذکره‌الاولیا عطار نیشابوری)» دربخشی دیگر از محتوایی که در این صفحه منتشر می‌شود، مخاطبان با ویژگی‌های «مثنوی معنوی» مولانا نیز آشنا می‌شوند و در پست‌هایی با عنوان «یادها و نام‌ها» با مشاهیر و بزرگان ایران همچون سعدی، حافظ، فردوسی، خیام و بسیاری دیگر از چهره‌های تأثیرگذار معاصر و ویژگی‌های اخلاقی آن‌هاآشنای می‌شوند. در بخش دیگری از این صفحه نیز به آثاراستاد ثمرش می‌شود که در سوگ «سیاوش آواز ایران» نشسته، در سوگ هم‌ولایتی‌اش که هر دویشان افتخاری بر تارک هنر و ادبیات خراسان هستند. استاد شفیعی کدکنی در یکی از کلاس‌هایشان در سال ۱۳۹۷ درباره‌استاد محمدرضا شجریان و هنر او می‌گوید: «من حد خود نمی‌دانم درباره هنر شجریان صحبت کنم. استاد شجریان در موسیقی ایران جایگاهی دارد که حافظ در شعر فارسی دارد. من از حد خود تجاوز نمی‌کنم و درباره حق استاد شجریان جز احترام و ستایش چیزی ندارم.»

صفحه‌استاد شفیعی کدکنی در اینستاگرام در واقع یک کلاس آموزشی برای نوع خاصی از زندگی است که مهم‌ترین سرفصل درش احترام به دیگر

سوگواری با زمزمه «مرغ سحر» ادامه دارد

نخستین روز پس از خاک‌سپاری «خسرو آواز ایران» در توس



سمیرا شاهیان

روز بعد از تدفین اسطوره معاصر موسیقی اصیل ایرانی است؛ دوم محمدرضا شجریان و سومین روزی است که به آرامگاه فردوسی می‌اییم. در ورودی مجموعه؛ تعدادی مشغول خرید بلیت و عده‌ای در حال گذر از در هستند. مشهد، سوز سرمای‌ش را با گرمای حضور خیل مشتاقانی که دیروز همینجا بودند، پشت سر گذاشته‌است. مشعل خورشید، هر چند کم‌سو، اما روشن و نوراست. آرامش بعد از توفان اندوه مردم است. هنرمند دوست‌داشتنی هم‌انگار با کاشانه ابدی‌اش بیشتر خو گرفته‌است. وقتی به مزار گل‌افشانش نگاه می‌کنیم، صدای نفس راحت از آن برمی‌خیزد. دوستداران او، شاید کسانی که روز گذشته به مراسم تدفین نرسیده‌اند، گردش جمع شده‌اند. خانواده‌ای روستایی، مهرادی کراتی، کودکان بازیگوش؛

تشنه‌ای که به دریا رسید

یادداشتی برای حسین بهزاد، نگارگر و نقاش بزرگ ایرانی به‌مناسبت سالمرگش



امیرمختصورشیمیان

استاد نگارگر و نقاش «حسین بهزاد» کسی است که از دسترنج هنرش هنوز هم بهره‌رهای می‌برند. به طوری که نوشته‌اند، ۲۲ سال از ازدواج پدر و مادرش گذشته بود که حسین به دنیا آمد. به سن مدرسه رفتن که رسید، چندهای بیشتر دوام نیاورد و روح بی‌قرارش را از درس خواندن بازداشت و کمی بعد مدرسه را رها کرد و نزد پدر و پدربزرگش علوم و هنر نقاشی را آموخت. به توصیه پدربزرگش شاگرد حجره ملاعلی قلمدان ساز شد و گل و مرغ و نقش‌های ریز و ظرف نگار گران روی قلمدان‌ها شد. حسین در نوجوانی پدرش را بر اثر وبا از دست داد و خیلی زود یاد گرفت تا روی پای خودش بایستد. او پس از پدر، با سادار و پدربزرگش همراه با خواهرش به زندگی ادامه داد. دوران نوجوانی حسین با تنگدستی گذشت. کارش در حجره قلمدان‌سازی رو به پیشرفت بود که دچار بیماری سختی شد به‌طوری‌که اطرافیان امکان زنده ماندن وی را ضعیف می‌دانستند. او پس از مدت کوتاهی برای درمان به تهران و به منزل «فتح السلطنه» از دوستان پدربزرگش رفت. از همین نقطه زندگی‌اش تغییر کرد و به سمت آن چیزی که برایش زاده شده بود حرکت کرد. او قرار بود هنر ایران را اعتلابخشد و سبکی ایجاد کند که آیندگان از آن بهره‌ها ببرند، او که به شدت شیفته نقاشی بود، در توصیف علاقه‌اش به نقاشی و نگارگری می‌گوید: «احساس ناشناخته و گنگی مرا به سوی نقاشی می‌کشید و من وقتی به پیروی از این احساس مداد یا قلم به دست می‌گرفتم، مثل تشنه‌ای که به بر که زلال و گوارای رسیده باشد، حس می‌کردم سیراب شده‌ام. نقاشی دنیای من بود.» در خانه فتوح‌السلطنه شرایط برای نیل به این عشق سوزان فراهم شد و حسین در مدت یک‌سال آموختن کتاب «خمسه نظامی» را به تمامی به تصویر درآورد. بعد از آن کارش آن قدر رونق گرفت که کارگاهی برای خودش دایر کرد و سفارش مشتریان را در آن به سرانجام می‌رساند. این کار را آن قدر خوب و مقبول انجام می‌داد که آثارش را در کشورهای دیگر، به عنوان آثار فاخر و قدیمی، به قیمت‌های گراف می‌خریدند. او به‌ویژه آثار «کمال‌الدین بهزاد» و «رضا عباسی» از مینیاتوربست‌های صاحب‌نام و بزرگ دوران صفویه را با استادی تمام گرته می‌ریخت. در سال ۱۳۱۴ موسیورابینو-باستان‌شناس اترسوی- بهزاد را با خود

تعدادی زوج جوان؛ زنان و مردان تنها؛ باهم از همه قشر آمده‌اند و اطراف مزار را گرفته‌اند. به برخی‌هایشان می‌خورد از اهالی موسیقی باشند. البته هستند علاقه‌مندانی که کارهای عجیب از خود بروز می‌دهند؛ از جمله مرد درشت هیكلی که از زیر داربست، خودش را روی مزار می‌اندازد و فریاد می‌زند «بالآخره در آغوش گرفتم». اما داغ فراق برای دوستداران شجریان سرد نشده‌است؛ شاعری که از تاب یاد خودش را به توس رسانده، می‌گوید: «استاد ریشه‌مان است» و می‌گرید. گریستن و اشک ریختن و آه کشیدن، شرح حال دیگران هم هست. خانم جوانی روبه‌روی بنیر استاد، روی سنگ‌های سرد نشسته و آوازهای فراموش‌نشدنی او را از گوش‌اش پخش کرده‌است. کمی بعد بلندگوهایز پُر از صدای خوش می‌شود. مرغ سحر برای این جمع، تکراری نمی‌شود. روزهای زیادی با این صدا، حال، خوش کرده‌اند و شب‌های زیادی با آن، شرح فراق خواهند خواند.

شکار

روزنامه
شهرامید
وزندگی

۲۳شنبه
۲۳مهر۱۳۹۷
۲۳مهر۱۳۹۷
۳۳۴۴

SHAHRAANNEWS.IR

عکس احمد حسینی شهرآرا

فرهنگ و هنر

نگاهی به فیلم «پاپ» ساخته احسان عبدی‌پور

به بهانه پخش در شبکه نمایش خانگی

گریز از مرکز



محمدعبرسوز

احسان عبدی‌پور، فیلم‌ساز جوان بوشهری سینمای ایران که با نخستین اثری جدی خود در سینما، یعنی فیلم «تنهای تنها» که در گروه هنر و تجربه اکران شده بود، تحسین عموم مردم و منتقدان را برانگیخته بود، در سال ۹۴ از فیلم «تیک‌آف» با بازی مصطفی زمانی، پگاه آهنگرانی و رضا یزدانی رونمایی کرد. در فاصله بین این دو فیلم اما، عبدی‌پور فیلم «پاپ» را ساخته بود که به‌دلیل از اکران گسترده و حتی انتشار به‌موقع در شبکه خانگی محروم ماند. «پاپ» که محصول سال ۹۲ است، پس از نمایش محدود، از چند هفته قبل به شبکه نمایش خانگی آمده و در روزگار رکود سینما، نوع خودش، اثری دیدنی و جالب است. موضوع کاملاً بدیع و بکر «پاپ» نخستین سنگ بنای تولید این فیلم بوده و در نخستین برخورد، آن را جذاب و کنجکاوبرانگیز جلوه می‌دهد. مسائل رنگین‌پوستان و نژادپرستی موضوعی است که کمتر کسی در جامعه ایرانی به آن توجه کرده و با توجه به تنوع قومی و کم بودن تعداد رنگین‌پوستان در ایران، موضوعی دست‌نخورده و جالب توجه برای تولید یک اثر سینمایی بوده‌است. البته موضوعات دیگری از قبیل جایی، عشق، مهاجرت، هنر و معضلات اجتماعی خاص جوانان هم در متن فیلم وجود دارند و بخش‌های مختلف آن را به یک‌دیگر متصل می‌کنند. ساختار روایی و اپیزودیک فیلم دیگر خصلت جذاب و بالغانه «پاپ» است که رنگ و بویی کاملاً اصیل و خلاقانه دارد. فیلم کاملاً بوشهری احسان عبدی‌پور، در سه اپیزود روایت می‌شود که هر کدام از آن‌ها به اسم یک کشور خارجی نام‌گذاری شده‌اند. ساختار سه‌قسمتی «پاپ» اما، با بیشتر فیلم‌های اپیزودیک سینمای ایران که قبلاً دیده‌ایم، فرق دارد. ماجرا این نیست که فیلم‌ساز سه داستان جداگانه در حد فیلم کوتاه‌از جهان‌های مختلف داشته باشد که قصه هر کدام را به طور مجزا تعریف کند و در آخر آن‌ها را به سبک طراحی جدول کلمات متقاطع، با مفصل‌های الحاقی، به یکدیگر بچسباند. برعکس، «پاپ» یک خانواده را در مرکز قصه قرار می‌دهد و در هر اپیزود، حواش را جمع روایت قصه یکی از اعضای این خانواده می‌کند. موضوع جدایی که سه شخصیت جوان فیلم با آن دست به گریبان هستند، زیر سایه پدر خانواده و به نحوی شایسته روایت می‌شود تا بیننده بتواند در هر قسمت، به عمق شخصیت یکی از آن‌ها و درونیات آدم‌های فیلم سرک بکشد.

سومین برگ برنده و نقطه قوت اصلی «پاپ» دور بودنش از پایتخت و گریز از مرکزیت زندگی شهری و نمایش سبک زندگی آپارتمانی است. رویکردی که در سال‌های اخیر بخش عمده‌ای از آثار جریان اصلی سینمای ایران را به خودش اختصاص داده و اغلب باعث تکراری به نظر رسیدن فیلم‌ها شده‌است. «پاپ» اما، برخلاف برخی فیلم‌سازان که دوری از پایتخت برایشان نهانیا به معنی روایت قصه در قالب یک سفر تفریحی به شمال کشور است، ادای بومی‌سازی را در نمی‌آورد؛ بلکه با بهره‌گیری از عوامل و بازیگران بوشهری، برای دست یافتن به فضای بومی استان بوشهر حسایی تقلای می‌کند. جاری بودن روح بومی در تکت‌تک فاقیق «پاپ» مشهود است و فیلم‌ساز با وسواسی ستایش برانگیز، مکان‌هایی مانند دادگاه، زندان و کتاب‌فروشی را هم با عناصر بومی رنگ‌آمیزی می‌کند تا مخاطب باور کند که روح بوشهری این فیلم، بیشتر از آنکه در اسامی، لهجه و اطلاعات فیلم‌نامه‌ای منعکس شود، در تار و پود این اثر تنیده شده‌است. نداشتن ستاره سینمایی و بازیگران شناخته شده، اگرچه از برخی جهات به این فیلم لطمه وارد کرده، اما در مجموع نشان دهنده جسارت فیلم‌ساز و تلاش برای دست یافتن به الگوی اجرایی از سینمای مستقل است. در میان بازیگران اصلی پاپ؛ غلامرضا فرج‌زاده در نقش فرج، با وجود سن نسبتاً بالا و تجربه اندک‌ش در بازیگری سینما، اجرایی تر و تمیز اثری می‌کند و با اینکه هیچ کدام از اپیزودهای فیلم بر شخصیت فرج متمرکز نیست، اما فرج‌زاده که طرافت‌های نقش خود به عنوان یک رنگین‌پوست مظلوم را به خوبی در ک کرده، ستون اصلی «پاپ» محسوب می‌شود. علاوه بر تعادل جالبی که فرج‌زاده بین گویش محلی خودش و امکان ارتباط گرفتن با مخاطب غیر بوشهری ایجاد کرده، با چاشنی‌هایش هم لحظات ناب و اثرگذاری خلق می‌کند و احساس اندوه را به کمترین دیالوگ به بیننده انتقال می‌دهد.

علیرضا ضاحیان، بازیگر نوجوان و بومی «پاپ» نیز اجرای شیرین و گرمی دارد و موفق می‌شود میزان کنترل شده‌ای از کم‌دی را چاشنی لحن فیلم کند. ری در دقایق پانایی هم با ارائه یک مونولوگ جذاب و کوتاه که با نهایت طرافت و وسواس از سوی نویسنده به رشته تحریر درآمده، اثر گذار و امیدوار کننده ظاهر می‌شود. همچنین توماج پورماد در نقش توماج هم جوان بومی دیگری است که اجرایش به دل می‌نشیند و به کیفیت اثر یاری می‌رساند. بازی همه، بازیگران زن «پاپ» حضور کشیده می‌شوند، تناسبی ندارند و بازی‌هایشان یک پله پایین‌تر از کیفیت اثر قرار می‌گیرد. حدیث چهره‌پرداز به عنوان بازیگر غیر بومی این فیلم، در چند برهه حساس و دراماتیک کاملاً مصنوعی ظاهر می‌شود؛ به طوری که حتی بیماری و آشک‌هایش نیز برای مخاطب باورپذیر جلوه نمی‌کند. بازیگر زن رنگین‌پوست این فیلم هم ضعیف‌تر از چیزی است که انتظار داریم و حتی فریادهایش در جنجالی‌ترین سکانس «پاپ» نیز، برای اثری با این سطح کیفی، نامقبول به نظر می‌رسد.

اگر چه «پاپ» در انتخاب موضوع، طراحی قصه و نگارش دیالوگ‌ها درست عمل کرده، اما جای تعجب است که عبدی‌پور متبحر در پرداخت شخصیت، در این فیلم نتوانسته انسان‌هایی را با خصلیل باورپذیر و عناصر سازگار به مخاطب ارائه دهد. به‌طور ساده، شکل زندگی، دغدغه‌ها و روحیات افرادی که در این فیلم به تصویر کشیده می‌شوند، تناسبی با طبقه اجتماعی و وضعیت اقتصادی‌شان ندارد. انتخاب‌های غلط نویسنده برای شخصیت‌ها جوری در نظر گرفته شده که گویی نویسنده خصلت‌ها و روشنفکرانه را بر روی افرادی که در شهر خودش مشاهده کرده، سوار می‌کند. در واقع، اموری مانند تعصب بر روی موسیقی اردلی، پیگیری اخبار انتخاب پاپ، باتوق کردن در کتاب‌فروشی، بحث‌های داغ و علاقه به لیگ بسکتبال این‌ها، ریکا، به قامت خانواده‌ای که زیر خط فقر روزگار می‌گذرانند و در خانه خود تلویزیون رنگی ندارند، ناسازگار به نظر می‌رسد.

با این همه، «پاپ» اثری مستقل و خوش ساخت است که با حداقل سرمایه شخصی تولید شده و حتی مخاطب غیر حرفه‌ای سینما هم هنگام تماشای آن متوجه جرح و تعدیل‌های زیاد و آسیب‌زای ممیزی در این فیلم می‌شود.